تولید دانش

رسالت حوزه

بر دوش حوزه های علمیه دو رسالت اساسی نهاده شده است:
1. معنویت. اگر به تاریخ این مرز و بوم هم توجه شود، دریافته می شود که علمای دین، روحانیت حوزه های علوم دینی و پناه معنوی مردم بوده اند. ائمه (ع) و علمای بزرگی همچون: شیخ صدوق، شیخ طوسی، شیخ مفید، ابن ادریس، سید رضی، سید مرتضی و ده ها مشعل فروزانی که تاریخ شیعه را همچنان تابناک نگه می دارند، تمامی ایشان پیش و بیش از همه پناهگاه معنوی مردم بودند. از جهلِ جاهلین و از ستمِ ستمگران، مردم بدیشان پناهنده می شدند. هم اینک نیز بیش تر مردم خواهان معنویت و روحانیت از قشر حوزوی جامعه اند. به میزانی که حوزویان از مرکز ثقل معنویت، دور شوند موقعیت آنان در جامعه و بین مردم دچار تزلزل خواهد شد.
پیامبر (ص) تا مدتی که در مدینه حضور دارد، پادگان نیروهای نظامی، آکادمی علمی و یا مرکز آموزشی تشکیل نمی دهد; بلکه همه این امور در یک جا شکل می گرفت و به سامان می شد و آن هم مسجد بود که بیش تر کارکرد عبادی داشت. همه آنان که خدمت رسول خدا می رسیدند، دیدار در مسجد روی می داد. در حقیقت بخشی از عبادت و کسب معنویت آنان نیز بوده است. بر خلاف ادعای برخی که سخن از دانشگاه امام باقر و امام صادق و مؤسسه علمی فرهنگی و تحقیق امام رضا (ع) می گویند، هیچ یک از پیشوایان (ع) نه مراکز علمی و آموزشی به راه انداختند و نه در چنین مراکزی حضور پیدا کردند. و حال آن که تجربه های ایران و یونان پیش روی آنان بوده است. از مدینه تا اهواز، مرکز علمی جندی شاپور، راه چندانی نبود. مهم این که رسالت پیشوایان دین (ع) غیر از رسالت دانشمندان بوده و هست. تمامی ائمه (ع) جلسه های پرسش و پاسخ، یا بحث و گفت و گو را در مساجد داشته اند. کسانی که جلسه های امام صادق و صحابه ایشان را به دانشگاه و دانشجو تفسیر و تعبیر می کنند، باید بدانند که خواسته و یا ناخواسته، مقهور فرهنگ و تمدن غرب شده اند. امام صادق کلاس نداشت. درس و بحث نداشت. ورودی و خروجی و جزوه و کتاب و آزمون و مدرک نداشت. آن حضرت در مسجد می نشست; آن هم در ساعتهایی خاص. و مردم هم برای عرض ارادت و یا طرح پرسش، خدمت ایشان می رسیدند و ایشان هم به پرسشها، پاسخ می داد. در جایی نداریم که امام (ع) به درس بپردازد و از جایی آغاز و به جایی ختم کند. عرصه معنویت غیر از عرصه علم است. عرصه تربیت انسان غیر از عرصه تربیت عالم است.
البته برخلاف همه اهمیتی که این بخش از رسالت حوزه دارد; بلکه بار اصلی حوزویان و اعتبار و ارزش شان نیز به همین جهت هم خواهد بود. ما متأسفانه فرصت پرداختن بدان را در این مجال اندک نداریم; آن را تا فرصتی دیگر به اهل اش وا می نهیم.
2. تولید اندیشه. حوزه های علمیه از دیرباز مرکز ثقل اندیشه و دانش بوده است. چه پیش از نظامیه ها و چه بعد از آن، این حوزه های علمیه بوده اند که سکانداری دانش را در کشور بر عهده داشته اند.
در فرصت فراهم آمده تلاش می کنیم، تا راهی برای ورود به این بخش از رسالت حوزه پیدا کنیم، تا که شاید

بتوانیم ایفاگر هرچه بیش تر نقشی باشیم که بر عهده ما نهاده شده است.
هر کس که در حوزه علمیه، در حال فراگیری است، باید از هم اینک هدف خود را روشن کند. باید توجه داشت که همه افراد حوزوی می توانند عهده دار هر دو رسالت شوند. و دست کم از هر دو رسالت چیزهایی باید به حقیقت بپیوندند; ولی هر یک از افراد فقط توانایی پیشبرد یک بخش از رسالت را خواهد داشت. چون هر کدام از دو رسالت، برای حوزویان به منزله ثقل اکبر است. هم معنویت راه پر سنگلاخ و آکنده از خطر است و هم راه دانش دشوار و توان فرسا. تردیدی در بهتر و برتری رسالت نخست نیست; ولی این رسالت اگر مبتنی بر دانش و علم نباشد، آفت اش، بیش از عافیت اش خواهد بود. صد افسوس که سکاندار معنویت مسلمانان در پهنه جهانی هم اینک برخی کسان شده اند که شریعت را بام معیشت شان ساخته اند. برخلاف حضور چهره های بسیاری که هم اینک چشم و چراغ دین و آیین ما هستند. و ما خود ناظر و شاهد رفتار و گفتار و کردار آنان هستیم; اما برخی راه کج کرده و دل به بیراهه داده اند. بگذریم که در این باره حرف و سخن بسیار است. به گفته استاد شهید مرتضی مطهری:
(مشکل دین همین است که هر بیسوادی از هر گوشه ای قد علم کرده و افاضه معنویت و روحانیت می کند. چون داعیان آن راه بسیارند وجهی ندارد که ما نیز در آن راه پا گذاشته و تزاحم ایجاد کنیم. این طریقت برای خود آنها وا می نهیم. فعلاً عزم خود را جزم کرده ایم تا کاری را به انجام رسانیم که دیگران، یا آن را ترک گفته اند; یا آن گونه که باید بدان تن در نمی دهند.)
حوزه های علمیه، با توجه به فرصت فراهم آمده در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، می توانست حال و روزی بهتر از آن چه که هست و دارد، داشته باشد. هنوز هم دیر نشده است به شرط آن که راه رفته را بازخوانی; اشتباه ها و زیانهای به بار آمده را جبران; راههای نرفته را تجربه کند، تا که ایفاگر نقشی باشد که دین و یا جامعه دینی بر عهده او گذاشته است.
کسانی که دل به راه دانش سپرده اند باید بدانند که پا نهادن در این راه چندان ساده و هموار نیست. اگر آفت راه معنویت، شیطان است و بس; آفت راه دانش افزون بر شیطان، راهزنهای بسیار دیگر و بازدارنده بی شمار پیش روست. باید حواس خود را جمع کرد و دانست که پا در کدامین جرگه گذاشته شده است.
تحولاتی که در دهه های اخیر در کشور اتفاق افتاده است; بویژه در حوزه اندیشه دینی و پیشرفتهایی که در این وادی بهره ما شده معلول یکی از علل و عوامل زیر است:
ییا کاری بوده که حوزویان باید انجام می دادند، ولی نسبت بدان کوتاهی کردند و از این خلأ شماری برخی، بهره گرفتند.
و یا آن که از بین خود حوزویان، افراد کم شماری بدان همت نمودند و در تحولات اندیشه دینی توانستند نقش ساز و کارآمد شوند و کاروان بر جا مانده اندیشه را به راه بیندازند.
برخلاف همه رکودی که شاید احساس بشود که فضای فرهنگی کشور را در بر گرفته است; هنوز پرتوهای رخشانی از حوزه های علمیه، چشم انداز و افق روشنی را پیش روی ما می گذارد.

تجربه تاریخی

رسول اکرم (ص) که به پیامبری برگزیده شد، چه هدفی را دنبال می کرد؟ او چه چیزی را برای مردم به ارمغان آورد؟ به این پرسش از چشم اندازهای گوناگون نگاه شده و دیدگاه های فراوانی ارائه شده است. آن چه به نظر

می رسد این است که پیامبر نوعی عقلانیت را برای مردم به ارمغان آورد. البته درست تر آن که بگوییم نوعی عقلانیت را برای عربها به ارمغان آورد. چون مردم عرب، فرهنگ و هویت خاص خود را داشتند، ولی آن فرهنگ، پشتوانه عقلانیت به معنی و مفهومی که به ذهن ما می آید نه آن حداقل ها نداشت. بلکه از یک زندگی بسیار ساده و اولیه برخوردار بودند. نه دامداری آنان پیچیدگی داشت و نه سیستم تجاری آنها. دامهای خود را در جاهای مشخصی به چرا می بردند. و از مسیر مشخصی نیز به مبادله کالای تجاری می پرداختند. آن چه بیش از همه در این مردمان یافت می شد، تمام احساس بود و شور. یا درگیر جنگ بودند و یا در کشمکش شعرهای عاشقانه. هرکجا که آب بود، جمع می شدند و آب که تمام می شد به جای دیگری می رفتند. برای به دست آوردن چیزی تلاش چندانی صورت نمی گرفت. راه بر قافله ها می بستند. این قبیله در مواجه با کوچک ترین مسأله، به جنگ قبیله دیگر می شتافت. قتل و غارت و تجاوز از ویژگیهای این قوم بود. البته برخی تلاش کرده اند تا برای این مردم یک سابقه درخشان فکری و فرهنگی پیش از اسلام ایجاد کنند. ولی واقعیت این است بر اساس شواهد و اسناد تاریخی که به دست ما رسیده و آن چه که نرسیده چون چیزی نبوده یا در بزم بودند و یا در رزم. و ادبیات برجامانده از آن دوره و نیز آیات قرآن، به عنوان قوی ترین متن عربی متعلق به دوره آغازین بعثت پیامبر، چنین نگرشی را برای ما فراهم می آورد.

افتخارات آنها کشته ها بود.1 راهی عاقلانه برای حل منازعات خود نداشتند. حتی برای جا گذاشتن سنگ خاص کعبه (حجر الاسود) تا جنگ قومی و قبیله ای نزدیک شدند.2 جنگهای اوس و خزرج زبانزد خاص و عام است. چون خود قادر به حل چالشهای درونی و جنگ خانمان سوز نبودند، از رسول خدا دعوت کردند تا به مدینه برود.3 عمده افتخار دیگر مردمان جزیرة العرب، پیروی از آبا و اجداد بود. نیاکان همچون اسطوره ای پر ارزش سایه بر فکر و فرهنگ آنها انداخته بود. و آن چه از پیشینیان بود برای آنها مقدس می نمود. هر کهنه ای بوی خوش تازگی می داد. و شاید بدین جهت دوره جاهلیت بدان گفته اند. همه آن چه تحت عنوان رفتار و کردار در این سرزمین اتفاق افتاده; یا فاقد اندیشه است یا بسیار سطحی و بدون ژرفاست. چه بسا از دو سوی این جزیره; یعنی ایران و روم، آثاری مکتوب دوره پیش از اسلام به این سرزمین گذرا اشاره ای کرده باشد و گرنه خود این سرزمین فاقد اثر مکتوب و مستند پیش از ظهور اسلام است. بی فرهنگ نبودند، ولی تمدنی هم نداشتند. بیش تر متأثر از فرهنگ های دیگر بوده اند.

گر چه شاید به نظر برسد که در ابتدا قلمرو و مرز اندیشه هم روشن و مشخص بود. ولی بشری که اندیشیدن در او شکل گرفت و به بار نشست و به اندیشیدن عادت کرد، حتی به همان مرزها هم خواهد اندیشید. مهم این است که او بیندیشد. شاید این دشوارترین کاری است که فرد می تواند انجام دهد. فراخوانی دیگران به اندیشیدن و فراهم ساختن ابزار و امکانات اولیه برای اندیشیدن، مثل با سواد کردن آنان. از همان ابتدا پیامبر فرمود تا قرآن را بنویسند.

باید توجه داشت که اندیشیدن و فکر کردن دقیقاً نقطه مقابل تقلید و پیروی است. اندیشیدن افراد را از پیروی باز می دارد. مشکل موسی این بود که اهل اندیشه بود و تا آخر هم با راهبر خود مشکل داشت. نمی توانست رهرو بی مسأله و بی دغدغه ای با خضر باشد. کسانی که اهل تفکرند، به راحتی تن به خواسته های دیگران نمی دهند. رهبران، افراد اندیشه ورز و اندیشه مند هستند، ولی پیروان فاقد اندیشه و تفکر. و در دوره بعثت پیامبر (ص) چنین افرادی کم بودند.

جالب است که بدانیم به لحاظ تاریخی هر چقدر که جلوتر می آییم، مدعیان رهبری در بین اعراب جزیرة العرب

فزونی می یابند. کسانی که در خود توان هدایت و رهبری جامعه را می بینند که این خود یعنی اندیشه و فکر داشتن است.

در مکه، بزرگ مکه بود که تصمیم می گرفت و در اطراف آن بزرگان قبائل. حتی پس از بعثت در همان اوائل همین بزرگان قبائل بودند که از جانب همه اهل قبیله بیعت می کردند:

(اذا جاء نصر اللّه و الفتح، یدخلون فی دین اللّه افواجا)4

پیش تر، بزرگان قبائل بودند که اهل قبیله هم با تصمیم آن بزرگ مخالفت نمی کردند و به تعهدات او پای بند بودند. پیامبر خواست این ویژگی را در آنان از بین ببرد و بخشکاند. بدین جهت بار تکلیف را نه بر دوش رهبر قبیله. بلکه بر شانه تک تک افراد گذاشت. در فرهنگ دینی اسلام سخن از وظیفه، موظف و موظفه به; سخن از تکلیف، مکلف و مکلف به است.

پیامبر آنان را باید وادار به فکر می کرد. مهم تر آن بود که پیش تر زمینه فکر کردن را هم فراهم می ساخت:

1. بیان نمونه هایی که افراد را وا بدارد تا درباره آنها بیندیشند.
2. طرح پرسش و خواستن پاسخ از آنان و مشارکت خود در پیدا کردن پاسخ صحیح.
3. بیان ارزش فکر کردن.
4. نکوهش پیروی محض از گذشتگان و نیاکان.

خداوند در آیات بسیاری، از این که افراد به پیروی از گذشتگان پرداخته اند، انتقاد می کند. و آنان را مورد سرزنش قرار می دهد. نفس زیر سؤال بردن نیاکان، آنان را به تأمل وا می دارد.

5 پرهیز از پیرو پروری.

پیامبر آموزه های دینی را به گونه ای می آموزاند که افراد خود عامل بدان و نیز مروج آن باشند. کسانی که ایمان می آوردند و لازم بود تا در جریان سوابق دینی قرار بگیرند، پیامبر یکی از یاران خود را می فرستاد تا آن چه را که وحی شده است، به آنان بیاموزد. فرق افراد تازه ایمان آورده با مؤمنین در این بود که اینان اندوخته های دینی بیش تری داشتند و آنان نداشتند و پس از چندی همراهی و همیاری، برابر هم و همسو می شدند.5 بدین جهت پیامبر آنان را صحابه همراهان خطاب می کند. و ما نیز از آنها به همراهان یاد می کنیم. همراهان رسول اللّه، نه پیروان رسول اللّه (بار معنایی صحابه و تمایز آن با آن چه که به عنوان تقلید یا مرید و... مطرح می شود هم بسیار ارزش مند و هم ژرف است).

پیامبر کوشید تا پیروی چشم و گوش بسته را از بنیان بر افکند و عقلانیت دینی را جایگزین آن سازد، ولی عربها به جهت سختی کار عقلانی و فکر کردن، پیامبر را جایگزین آن کردند. قرآن اصرار دارد که او هم چون دیگران است. از او به عنوان الگو یاد می کند که در الگو، گزینش آگاهانه است. اما آنان پیامبرِ از عرش به فرش آمده را بر عرش می گذارند. گویا بخشی از تلاش پیامبر بی حاصل ماند.

جلوه هایی از تلاش پیامبر

ظهور و بروز اندیشیدن و فکر کردن کم و بیش در زمان خود پیامبر بود و تجلی عینی و واقعی آن بعد از رسول اللّه اتفاق افتاد. در زمان پیامبر یاران او به گروه ها و دسته های مختلف تقسیم شده بودند. و پس از رحلت پیامبر به عنوان سه جریان عمده، سه طرح حکومتی داشتند. همانهایی که از حلّ درگیریها و کشمکشهای خود ناتوان بودند، اینک ولایت سلطنت و خلافت را به عنوان سه روش حکومتی ارائه می کنند. گرچه طرح اولیه آن بسیار خام

و ساده، ولی بیان آن حاکی از نوعی دستیابی به بلوغ فکری بود. افراد به حدی رسیده بودند که بتوانند خود را با جوامع پیرامونی مقایسه کنند. دور هم جمع شوند و با گفت و گو نه شمشیر کشیدن به حلّ و فصل مسائل عمومی بپردازند. و با روی آوردن به خلافت می بینیم که با گذشت ایام، قاعده ها، قانونها و آیینها تأمین می شود. ابوبکر خلیفه پاره وقت بود. بعد متوجه شدند که یک جایی و مکانی به عنوان جایگاه خلافت لازم است. اینها حاصل همان فکر و اندیشه ای بود که پیامبر بذر آن را پاشید و مسلمانها با تجربه و زمین خوردنها، راه های برون رفت از آن را، از این جا و آن جا، با سرک کشیدن، برای بهبود امور خود یافتند. سامانه دیوانی را سامان بخشیدند. در همراهی و زندگی و آمیختگی با یهودیان و مسیحیان و مجوسان پرسشهایی مطرح شد که لازم بود بدانها پاسخ داده شود. برخی در تلاش بودند تا به رفتارها و کردارهای مسلمانان چارچوب ببخشند و نظام مندش کنند. در مراحل نخست که این چنین نبود، بلکه با گذشت ایّام اینها سامان یافت.

تلاش پیامبر این بود که همه، اسلام را فهم کنند. و همین که برخی اصرار می ورزیدند که ما را کتاب خدا کافی است، شاید به این علت باشد که آن را راهگشا و گره گشا می دیدند. اگر به پیشینه دینی توجه شود، بحث تقلید آن چه که امروز مرسوم است بسیار تازه و دیر هنگام است. از پیشینه و ریشه تاریخی قرص و محکمی برخوردار نیست. بلکه بر عکس اجتهاد که مبتنی بر اندیشیدن است، بسیار بالنده و پر شکوه بود. در قرآن که آمده است دسته ای از مردم بروند و آموزه های دینی را فرا بگیرند، نه برای این است که دیگران مقلد و پیرو آنان باشند; بلکه برای این است که آنان فرابگیرند تا به دیگران بیاموزند. بحث از نقل و انتقال دانش است، نه تقویت و شکل دادن پیروی. لذا چیزی به نام پیروی از گذشتگان شاید در فرهنگ دینی اسلامی چندان جایی به لحاظ تاریخی نداشته باشد. مگر پیروی از خداوند و بندگی او که این سخن دیگری است. در آیین اسلام مردم بنده پیامبر نبودند، بلکه آزاد شده به دست او خود را می دیدند.

در گذشته هم اگر افراد در احکام، در مَثَل از شیخ طوسی پیروی می کردند، به معنای پیروی نبوده است، بلکه به معنای اعتماد به پژوهشهای او بوده است. هم اکنون هم وضع این گونه است. افراد به تحقیقات عالم دینی اعتماد و بدان عمل می کنند. بدین جهت می گردند تا فرد اهل ورعی بیابند که به نظرشان از دیگران باسوادتر باشد; زیرا یافته های او بیش تر به حقیقت و واقعیت نزدیک است.

اسلام استوار بر عقل و اندیشه است. (الاسلام یعلو ولایعلی علیه) نه در عرصه خون و شمشیر و جنگ است، بلکه در عرصه فکر و اندیشه و استدلال است. برتری اسلام در حوزه معرفتی است. لذا باید توجه داشت چیزی دینی است که با عقل بشری سازگار باشد. عقلانیت عمومی از آن سرباز نزند. شرط دینی بودن یک آموزه به این نیست که در این کتاب یا آن کتاب آمده باشد، بلکه مهم این است که فردی که می خواهد بدان عمل کند آن را بپذیرد و فهم کند، با آن در چالش و کشمکش نباشد. عمل آگاهانه در اسلام یک اصل مسلم است. نفس عمل مهم است. و مهم تر این که آن عمل با پشتوانه آگاهی باشد، گرچه خود عمل ارزش ذاتی خود را خواهد داشت و نیز اثرش را هم خواهد بخشید. بدین جهت ما با چهار دلیل در حوزه شرع مواجه نیستیم، بلکه ما یک دلیل داریم. اگر کتاب است و اگر سنت است و اگر اجماعی تحقق پیدا کرده، اینک ما هستیم و عقلانیت خود ما. وحی همان متن است. و ما متن را با عقل خود فهم می کنیم. هیچ راهی برای فهم متن به جز بهره گیری از عقل نیست، مگر طریق اشراق که نیز بایسته است از حیث فهمی مورد تعقل قرار گیرد.

این که گفته می شود در دین عرصه هایی است که با عقل نا سازگار است، باید گفت این عرصه ها دینی نیست. دقت شود که من نمی گویم باید برای همه مفاهیم دینی برهان اقامه کرد و قابلیت برهانی هم دارد، بلکه همه

آموزه های دینی باید توجیه بردار عقلانی باشند، با خرد در ستیز نباشند. عقل هم که گفته می شود، نه عقل کم پیدا یا ناپیدا، بلکه همین عقلی که همگان از این نعمت برخوردارند و کسی هم در این جهت احساس نمی کند که به او کم داده شده است.

این چیزی است که پیامبر با خود به ارمغان آورد. شاید به همین جهت باشد که برخی از متفکران اسلامی اعجاز غیر قرآن را نفی کرده اند. چون پیامبر چیزی با خود آورد که خرد خیز و خرد ساز بود. دلیلی نداشت که از او چیزی بر اثبات نبوتش بخواهند. او عقلانیت دینی را به ارمغان آورد. و این والاترین ارمغان الهی برای بشریت است.

در روشنگری و بیان فلسفه نبوت، متکلمان بر این باورند که پیامبر اکرم (ص) به رسالت برانگیخته شد، تا عدالت را برای مردم به ارمغان آورد; البته نه عدالتی که توسط خود پیامبر (ص) ایجاد شده باشد; بلکه به تصریح قرآن کریم: (لیقوم الناس بالقسط.) فاعل اصلی و واقعی تحقق عدالت، خود مردم اند.

بنیان و اساس پدیدآوری عدالت در جامعه بر دوش خود مردم نهاده شده است و این یک سنت تاریخی است:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.)6

پیامبران آمدند با دو ابزار و یک هدف: یکی کتاب و دیگری میزان و این ابزار برای آن است که مردم عدالت را بر پا بدارند.

در (کتاب)، مفهوم آگاهی و در (میزان) مفهوم سنجش نهفته است. در اسباب و ابزار سنجش نیز، لایه ای از آگاهی وجود دارد. ضمن آن که ملاک سنجش در این آیه به نظر می رسد که عقل باشد. چون ما نیاز به چیزی داریم که بتواند بین داده های کتاب و میزان، نسبت برقرار سازد.

از امام صادق (ع) وارد شده است:

(یا هشام إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل والانبياء و الائمة عليهم السلام ، و أما الباطنة فالعقول.)7

خدا را بر مردمان دو حجت است: حجت ظاهری و حجت باطنی. و مراد از حجت ظاهری پیامبران و امامان و آثار مکتوب باقی مانده از آنان است و مراد از حجت باطنی عقل است.

عقل همان چیزی است که می تواند از دو ابزار کتاب و میزان بهره بگیرد.

اگر پیامبر اکرم (ص) بخواهد عدالت بر پا کند، و آن هم به دست خود مردم، چاره ای نیست جز آن که خود مردم بخواهند. و گام نخست این است که مردم به حدی از ادراک و فهم برسند، تا قدرت بازشناسی بیابند که چه چیزی خوب و چه چیزی بد است. چه چیزی سودمند و چه چیزی زیان آور به حال آنان است. به این مرحله از ادراک اگر برسند، عدالت برای آنان، هم خوب و هم لازم خواهد بود.

در ابتدا باید برای مردم، مفهوم عدالت، خردمندانه جلوه کند، تا مورد پسند آنان واقع گردد. عدالت باید برای عرب جاهلی به یک نیاز بدل شود، تا آنان بخواهند و این خواسته و نیاز، باید با تلاش و کوشش خودشان به ضرورت بدل شود، تا آن گاه عدالت در ساحَتِ جامعه به حقیقت بپیوندد و نمود خارجی یابد.

پس پیامبر باید ساحَتی برای احیای عدالت فراهم سازد. به دیگر بیان، برای دستیابی مردم به عدالت، لازم است که نخست فضای عدالت خواهی پدیدار شود. و آن فضا سازی وقتی ممکن است که مردم خود به آگاهی برسند. و همه تلاش پیامبر، بویژه در مکه، براین پایه استوار بود که افراد را متوجه کند: غیر از وضع موجود، جور دیگری هم می تواند باشد. در حقیقت آنان را از جهل مرکب بیرون آورد.

اینک پرسش اساسی این است که چگونه می توان به مرحله آگاهی و سطح بالایی از شعور رسید؟

اندیشیدن دستاورد پیامبر (ص)

پیامبر چیزی را برای آنان آورد که پیش از آن بدان هیچ اهتمام نداشتند، تا بدان بیندیشند. چهره هایی که اهل اندیشه بودند، برجسته می شدند. در مثل ابوذر نمی توانست بپذیرد که بت ها خدایان اند و کاری می توانند بکنند; او را از خود راندند. برای گذر از این مرحله و آغاز یک زندگی جدید باید اندیشه و فکر خود را به کار می گرفتند و می اندیشیدند و پیامبر به آنان اندیشیدن را آموخت.

البته ناگفته نماند که جزیره العرب به جهت کشمکشهای بین ایران و روم، در جایگاهی قرار گرفته بود که دیگر نمی توانست همچون گذشته زندگی کند. خرده فرهنگهای سرریز شده از جنگ بین دو امپراطوری بزرگ، در دریای آرام جزیرة العرب، کم و بیش موجهایی آفریده بود. از این جا و آن جا، اعتراضها سر باز کرده بود. ولی کسی پاسخ گوی آنها نبود. از این روی، شماری همین اعتراضها را گرد آورده و به عنوان عقل عربی پیش از اسلام تبیین کرده اند. اینها عقلانیت نیست، بلکه سرآغاز، یا نقطه شکل گیری عقلانیت است. ضمن آن که این اعتراضها موردی بود، نه فراگیر و همگانی.

1. داستان پردازی، زمینه تولید اندیشه و پرسش

راهی که پیامبر به فرمان خداوند، برای پدیدآوری انگیزه جهت اندیشیدن و بارور شدن اندیشه مردمان پیمود، بیان داستانهایی8 بود از پیشینیان که خداوند از راه وحی به سینه او جاری می کرد.

داستان پردازی، خود خیال بر انگیز است. و دلیل بر گیرایی داستان، نه واقعیت آن که این تاریخ است بلکه، خیال انگیز بودن آن برای شنونده است که به گونه ای با شنیدن داستان، با قهرمانان آن پیوند برقرار می کند و به او ارادت می ورزد و یا دشمن اش می دارد.

تمامی سوگندها و نیز توجه دادن قرآن، مخاطب خود را به دیدن اطراف خود. در آیات فراوان: کوه، دشت، اسب، شتر، و... می تواند شنونده را وادار به تفکر کند. در قرآن به همه چیز سوگند یاد شده است چون همه آنها ارزش مند و مقدس و دارای معنی هستند. در قرآن، افزون بر مهم بودن داستانها و بُرشهای تاریخی، فکر برانگیز بودن آنهاست. فکر است که می تواند فرهنگ و تمدن بسازد. همین فکر کردنها و به پرواز در آوردن همای تخیل، خود به خود عقلانیت را به ارمغان می آورد.

برای گذر از دوره جاهلی به مرحله عالِمی و آمادگی همگانی، برای به حقیقت پیوستن عدالت، آن راهی ستودنی است که پیش از این، پیشینیان آن راه را رفته و هموارش کرده باشند و به لحاظ تجربی ثابت شده باشد که کار آمد و سودمند است. راهی که نبی اکرم (ص) با بهره گیری از قرآن کریم آن را رفته و به لحاظ تاریخی هم، موفق بوده است.

در قرآن کریم، تاریخ جزیرة العرب به دو دوره جاهلیت و بعد از آن تقسیم شده است. یعنی پیامبر اکرم در عصر جاهلیت اولی به رسالت برگزیده شد، تا آنان از این دوره عبور کنند. باید تلاش کرد تا راهی که پیامبر برای گذر از جاهلیت پیش روی اعراب نهاد، از لا به لای متون و حقایق غبار گرفته بیرون کشید. و همه تلاش ما در این کوتاه نوشت اشاره به آن راه است.

در روان شناسی کودک سفارش می شود که مانع خیال انگیزیهای کودک نشوید. خود خیال انگیزی، عقلانیت را در کودک بارور خواهد ساخت. پیامبر (ص) خودی دوران کودکی را در دوره جاهلی عرب، روزگار گذرانده است. و او باید فکر را در اعراب جاهلی زنده کند، تا در آستانه عقلانیت قرار گیرند، تا معنی و مفهوم عدالت را فهم کنند تا برای به

دست آوردن آن بکوشند. حتی جان خود را هم برای حقیقت پیوستن آن ارزانی بدارند. و پیامبر به این هدف با شکوه و ارزش مند خود دست یافت.

پیامبر اموری را برای آنان آورد که آن امور بر خلاف روال موجود و روند مرسوم بود. چیزهایی که برای آنان پرسش پدید می آورد و آنان را به درنگ وا می داشت. مواردی را پیامبر برای آنان بیان کرد تا بدان بیندیشند. راهی که پیامبر برای پدیدآری انگیزه جهت اندیشیدن و بارور شدن اندیشه در اعراب در پیش گرفت، بیان اموری بود که بیش تر آنان را به فکر وامی داشت و ذهن آنان را به جولان درمی آورد. برنامه پیامبر راهی برای دامن زدن و بر انگیختن قدرت فکر در مردم بود. به موارد زیر دقت شود:

1. داستان یأجوج و مأجوج:

(وَ حَرَام عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ. حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ.)9

و بر [مردم] شهری که آن را هلاک کرده ایم بازگشت شان [به دنیا] حرام است. تا وقتی که یاجوج و ماجوج [راه شان] گشوده شود و آنان از هر پشته ای بتازند.

2. داستان ذی القرنین.10

3. داستان صالح و ناقه او.11

4. داستان ابراهیم و پرستشهای گوناگون او. داستان ابراهیم و شکستن بتها. ماجرای آتش و ابراهیم و تبدیل آتش به گلستان. داستان ابراهیم و رؤیای او.12 داستان ابراهیم و اسماعیل و ماجرای قربانی کردن او...

5 داستان یونس.13

داستان یوسف و برادرانش، رؤیاهای یوسف، زندانی شدن یوسف، عاشق شدن زن عزیز مصر به یوسف.14

6. داستان موسی و تولد او و بزرگ شدن او در کاخ فرعون و مسائل بعد از آن.15

7. داستان طوفان نوح و گزارش کامل آن در قرآن.16

8. داستان مورچه ها و سخن گفتن آنها.

9. داستان آورده شدن ملکه سبا، با یک چشم به هم زدن.17

10. فرزند دار شدن زکریا آن هم در کهنسالی و ولادت یحیی.18

11. ماجرای مریم و وضع حمل او که استثنای تاریخی است.

12. سخن گفتن حضرت مسیح در کودکی.19

13. داستان آدم و حوا.20

14. داستان پسران آدم.21

15 داستان نوح و کشتی سازی او.

16. داستان درختان میوه ای که در یک شب پوک و سیاه شد.

آیات بسیاری که توصیف بهشت می کنند و از همه نوع میوه و غذاها نوید می دهند.

گفت وگوی خداوند با فرشتگان و نیز با شیطان.

پرداختن به مقوله جن و ملک و شیطان.

داستان چهار پرنده و کوبیده شدن و احیای دوباره آنها.

داستان گاو بنی اسرائیل و چالش بر سر رنگ گاو و...

این آیات و داستانها فکر برانگیزند و بدان توانایی جوشش می دهند و زمینه را برای فکر و اندیشه در حوزه ها و

ساحتهای دیگر فراهم می سازند. تمامی موردهای بالا و همانند آنها، به گونه ای است که شنونده را به درنگ و دقت می کشاند. سؤالهای گوناگونی فراروی او قرار می دهد. و کاووش برای دریافت پاسخ، فضای ذهنی جدیدی فراهم می آورد. و همین فکر کردن است که می تواند فرهنگ و تمدن بسازد. همین فکر کردنها و به پرواز در آوردن همای سعادت فکر است که خود به خود عقلانیت را به ارمغان می آورد.

حتی ممکن است حروف مقطعه در ابتدای بسیاری از سوره های قرآن برای همین نکته باشد، تا عرب جاهلی به درنگ واداشته شود.

حتی سوگندهای قرآن نیز می تواند از همین زاویه مورد توجه قرار بگیرند. افراد بیندیشند که چرا خداوند به هر چیزی، حتی به پندار آنان کم ارزش، یا بی ارزش، سوگند یاد می کند. چیزهایی که به پندار آنان، چه بسا نامقدس و ضد ارزش بیاید. مهم این است که می تواند روزنی بگشاید به روشنایی و قوه فکر را شکوفا سازد.

آیات بسیار دیگری نیز هست که اندیشه بر انگیز و اندیشه ساز است همچون آیاتی که انسانها را به توجه به پیرامون خود و این سوی و آن سوی فرا می خواند: (افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت) و... پرداختن به این آیات خود فرصت ویژه ای می طلبد. این امور سبب شد تا در عرب جاهلی با بعثت پیامبر، اندیشیدن شکل بگیرد. اگر به عنصر خیال انگیزی، به عنوان علت و عامل اصلی اندیشه سازی توجه شود، بسیاری از آیات قرآن برخوردار از این ویژگی است.

شما می بینید همین کسانی که از قرار دادن یک سنگ در مکان خود بدون جنگ و خون ریزی ناتوان هستند در دوره پیش از بعثت با آمدن قرآن و خواندن آن و پس از درگذشت نبی اکرم (ص) در عقلانیت به مرحله ای از شکوفایی و رشد می رسند که دست کم سه ایده و طرح برای اداره جامعه تازه مسلمان خود ارائه می کنند:

1. سلطنت.
2. ولایت.
3. خلافت.

جالب تر آن که برای جاگیری افراد در این جایگاه ها، مدعیان گوناگونی هم وجود دارد.

آنان که برای ترک نزاعها، درگیریها و کشت و کشتار در مدینه، سراغ اهل مکه رفته بودند و از آنان درخواست کمک داشتند، اینک گردهم جمع شده و با گفت و گو و قانع کردن یکدیگر، به بست و گشاد امور، حتی سیاسی خود می پردازند. خلافت را خود اینها بر می گزینند. همانان که روزگاری در پی محمد امین (ص) بودند، تا از مکه به مدینه بیاید و صلح و آرامش را برای آنان به ارمغان آورد، اینک خود آنان برای اداره امور مدینه، خلافت را بر می گزینند و به عنوان یک تجربه جدید در بوته آزمایش اش می نهند و مدام به رفع کاستیهای آن می پردازند. به گونه ای که بعد از کشته شدن عثمان و یک ماه به هم ریختگی مدینه، اصحاب پیامبر و بزرگان قریش، سراغ مدنی ها رفته و از آنها برای بازگرداندن نظم و آرامش به شهر کمک می گیرند. و آنها هم کم تر از دو روز مسأله را حل کرده و علی بن ابی طالب را بر منصب حکومت مدینه می نشانند.22

با توجه به تجربه قرآنی، عنصر داستان را در تعالی و رشد فکری جامعه نمی توان نادیده انگاشت. نکته هایی از تاریخ پیشینیان، بسترساز طرح پرسش خواهد شد که زمینه اصلی تولید اندیشه را فراهم می آورد.

2. پرسش خاستگاه اندیشه

نقطه آغازین اندیشیدن، پرسش است. باید همگان یاد بگیرند که طرح پرسش کنند و پرسش شان را با دیگران در

میان بگذارند. گاه پرسشی از جانب پرسش گر شاید بتواند موج بزرگی در دریای اندیشه فراهم آورد. قانون جاذبه با پرسش آغاز شد. چرا سیب به زمین افتاد و به بالا نرفت؟ همین پرسش سبب کشف این قانون مهم شد.
کسی که شهامت پرسیدن داشته باشد، پس شهامت دانستن هم دارد. از این سخن تعجب نکنید. شماری از دانستن خیلی چیزها وحشت دارند و به همین علت هم هست که نمی پرسند و از پرسیدن دیگران هم به وحشت می افتند.
تمامی کسانی که در قلمرو دانش به جایی رسیده اند و بیش تر اثرگذار بوده و هستند، کسانی اند که بیش تر پرسش گر بوده اند. و برای پرسشهای خود، هیچ حریم و مرزی را باور نداشته اند. وقتی به روایات رسیده از پیشوایان معصوم می نگریم، تمامی روایات (مگر اندکی از آنها) بعد از پرسش مطرح شده اند. روش ائمه این گونه بوده تا کسی پرسشی نمی کرد، چیزی نمی گفتند. این یک روش بسیار پسندیده است. دانشمندان هم این گونه اند، تا کسی چیزی نپرسد، لب به سخن نمی گشایند. تا نگرید طفل کی جوشد لبن.

شهامت در طرح پرسش

از طرح پرسش نباید هراسید. با پرسیدن، قدمی به جلو گذاشته می شود. از پاسخِ پاسخ دهندگان هم نباید هراسید. با پرسیدنها و پاسخها حرکت آغاز می شود. پرسشها شاید خوشایند خیلی نباشند و نیز پاسخها; اما چه باک، آن چه در این بین پدید می آید خوشایند خواهد بود و برگی از برگهای زیبای زندگی.
دانش آموزی از معلم اش می پرسد: اگر ما را خدا آفریده، پس خدا را چه کسی آفریده است؟
معلم به جای پاسخ با شدت با دانش آموز برخورد می کند و با خشم او را به جای خود می نشاند. معلم برای دانش آموزان توضیح می دهد که مراقب شیطان باشند. شیطان مدام در حال فریب است. دانش آموزی از گوشه کلاس بر می خیزد و از معلم می پرسد: اگر شیطان ما را فریب می دهد چه کسی شیطان را فریب می دهد؟
معلم داد و بیداد راه می اندازد که این دانش آموز، دچار فریبهای شیطانی شده است.
هرگز نباید نگران این دست پاسخها بود. بیش تر، افراد بی سواد و یا بی مایه در برابر هر پاسخی شارلاتان بازی در می آورند. اینها شهامت این را هم ندارند که بگویند نمی دانیم. چون خود نمی دانند و احساس حقارت می کنند، فرافکنی کرده و با اهانت به پرسش گر، بر آن هستند او را هم در قد و اندازه خود نگهدارند. بزرگانی که خود بزرگ شده اند، بیش تر به جهت پرسشهایی است که هم خود داشته اند و هم شاگردان ایشان. از این روی، شاگردان این بزرگان در یک داد و ستد علمی بزرگ شده اند. اصول فلسفه و روش رئالیسم، حاصل پرسشهای چند شاگرد تیز هوش بوده که در عرصه علم و فرهنگ معاصر، واقعاً تأثیر گذار بوده اند.
برای پرسیدن، از هم اکنون، باید هم به خود و هم به پرسش خود ارزش داد. هر پرسشی ارزش مطرح کردن را دارد. شماری می خواهند با تبدیل پرسش به شبهه، از ارزش آن بکاهند و پرسش گر را از جایی که قرار دارد، به پایین بکشند. شبهه پرسش نیست، بلکه رفتار است. تمامی کتابهای موجود در عرصه های گوناگون، پاسخی است به پرسشهای بشر. در موضوع هر علمی گفته اند: موضوع علم همان مسائلی است که به یکدیگر ارتباط پیدا می کنند. یعنی علوم با پرسش و از پرسش آغاز می شوند. کتاب امام خمینی، با عنوان: حکومت اسلامی، پاسخ به پرسشهایی است که مطرح شده بود. اگر پرسش گر آن پرسشها را بیان نمی کرد و امام خمینی هم پاسخ نمی داد، معلوم نبود که تئوری حکومت اسلامی در قرن بیستم، آیا شکل می گرفت و تحقق می یافت؟ همان پرسشها بود که سبب نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه امام خمینی، به آن گستردگی شدند.

تبدیل پرسش به مسأله

کسانی که در حوزه به درس و بحث مشغول هستند، بی گمان یکی از این دو انگیزه را خواهند داشت: یا خود دغدغه خاصی دارند و در پی پاسخ بدان نیاز همت می دارند. و یا در پی تحصیل علم و تخصص در یک دانش خاص اند، همچون فقه، اصول، رجال، حدیث، تفسیر، کلام، فلسفه، عرفان، ادبیات عرب.

در بین حوزویان، کم تر سخن از دغدغه های آنان است. و برنامه ریزی حوزه، مبتنی بر دغدغه افراد نیست; بلکه همه افراد، یا بیش تر، درس می خوانند تا بهتر و بیش تر بدانند. گردآوری و انباشت انبوهی از داده ها; البته این انگیزه، بیش تر ریشه تاریخی دارد. در حوزه فقاهت ملاک و معیار اعلم بودن است، یعنی دانستن بیش تر. و این اعلمیت به سایر موارد نیز سرایت کرده است. می خوانند تا بدانند، بلکه بیش تر بدانند تا از ارزش و امتیاز بیش تری برخوردار باشند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در دریای ساکن دین، امواجی پر خروش پدید آمد و با طرح پرسشهای کاملاً جدی و جدید و یا با زبانی نو، حوزویان به تکاپو واداشته شدند و جان تازه ای در معارف دینی دمیده شد. البته در بخشی از طلاب و حوزویان. آن بخش از طلاب که در پی پاسخ به این گونه پرسشها بر آمدند; ولی بیش تر همان روند عادی و رایج حوزه را ادامه دادند و بعضی هم بنا را بر ناسازگاری با پرسش گران گذاشتند و رفتار آنان را به بوته نقد نهادند و از خود پرسشها و ارائه راهکارهای نوین برای ریشه یابی و پاسخ گویی به آنها، غفلت ورزیدند.

اگر به کارکرد مراکز وابسته به حوزه علمیه، در این چند سال توجه شود، درمی یابیم در این مراکز افرادی برنامه ریزی کرده اند تا افراد دیگری به این مجموعه وارد شوند و درس بخوانند و چیزهایی بدانند. روش تحقیق، عربی، انگلیسی، ادبیات فارسی، اقتصاد، جامعه شناسی، روان شناسی، قرآن پژوهی، کامپیوتر، فلسفه غرب، کلام جدید، تاریخ، و... مجموعه درسها و عناوینی است که در ذیل آن انبوهی از اطلاعات به افراد تحت پوشش داده می شود. این مراکز کارهای مفیدی کرده اند. نکته های فراوان مبهم و تاریک را روشن ساخته و بر دائره دانش حوزه و حجم آن افزوده اند. و این روندی است که حوزه خود باید بدان سو راه می سپرد; مگر این که حوزویان دانشهای خاصی را می خوانند و این مراکز بر فهرست درسها، اموری چند را افزودند.

این روش رایج حوزه است. از این روش رایج بر می آید که خود حوزویان درگیر نیستند، با دغدغه و مشکل دست و پنجه نرم نمی کنند; بلکه در پی فراگیری یک دانش خاص و تخصص در آن دانش خاص برآمده اند، تا بتوانند امور را به پیش ببرند. روند مرسوم حوزه هم اکنون این چنین است. اگر بتوان نگاهی بیرونی و از بالا به حوزه داشت، بیش تر اشتغال در بین دانش پژوهان حوزوی این گونه است. البته به تازگی شماری به شبهات و پرسشهای نوین دینی روی آورده اند. در حقیقت پرداختن به دانش کلام را در سرلوحه کار پژوهشی و علمی خود قرار داده اند.

گرچه این روند لازم و بایسته است، ولی آیا کافی هم هست؟ متأسفانه همان سستی و ناهماهنگی را که در عرصه های دیگر، شاهد و ناظریم; در نظام آموزشی حوزه نیز درگیر با آن هستیم; بلکه وضعیت به مراتب بدتر از آن است. همان بورس بودن یک چیز که سبب پرداختن بیش تر بدان خواهد شد، در حوزه نیز تا اندازه ای تبدیل به روش رایج می شود. این درست که باید به پرسشهای دینی و کلامی پاسخ داد و طلبه ها با این دانش و فن مناظر آشنا شوند، ولی تا به چه شمار از طلبه ها. آیا همه طلاب را می توان درگیر آن کرد؟

دقت شود که در نگاه و تحلیل بالا، خود طلبه، مشکل ندارد. او به عنوان یک طلبه و دیندار، خود با دشواری و دغدغه خاصی رو به رو نیست، تا به پژوهش درباره آن بپردازد; بلکه دغدغه اش تخصص یافتن است. این کار مفیدی است و نیز لازم; ولی کافی نیست. فکر می کنم که فرق بین سؤال داشتن (question) به معنای پرسش و

مسأله داشتن (problem) به معنای دغدغه همین است.23
برای پرسش باید پاسخ پیدا کرد، ولی برای مسأله پاسخ پیدا نمی شود; بلکه باید آن را برطرف کرد، یا راه حل پیدا کرد. مسأله از یک سو ریشه در پرسش دارد و از سوی دیگر، ریشه در مشکل.24 از مسأله می توان به دانش رسید. موضوع هر علم مسائل آن علم است، نه سؤالهای آن علم.25
جان دیوئی معتقد است:
(اولین مرحله تحقیق احساس وجود یک مشکل است. به این معنی که پژوهش گر در کار خویش با مانع یا مشکلی رو به رو گردیده است که در حل آن ابهام یا تردید دارد و نمی تواند در مقابل آن ساکت بماند.)25
بنابراین این نقطه آغازین در انجام هرگونه پژوهش است و نقش آموزش افراد برای مسأله یابی که در برخی نظامهای آموزشی برآن بسیار تاکید می شود نیز از همین امر نشات می گیرد. هرچه ضرورت پرسش در هنگام تدریس برای فراگیر بیش تر مطرح شود و از او خواسته شود تا ذهن خود را برای طرح پرسشهای بیش تر فعال سازد، می توان انتظار داشت که در آینده نیاز به تحقیق و پیشرفت در او، فزونی یابد.
از طلبه ای پرسیدم که به چه کاری مشغولی؟ گفت: در رابطه با هلوکاس تحقیق می کنم و همین طور در رابطه با حکومتهای جهان. برای تحقیق درباره هلوکاس زبان انگلیسی دست کم ابزار آن است. ضمن آن که مسأله هلوکاس چه ربطی می تواند به شخصیت حوزوی او داشته باشد. باتوجه به این که هلوکاس یک مقوله تاریخی است و با روش پژوهش تاریخی باید مورد مطالعه قرار بگیرد. افزون بر این، ضرورتی ندارد که طلبه تمام وقت خویش را روی هلوکاس بگذارد، بلکه می تواند با مطالعه یک یا دو مقاله تحقیقی، نظر خود را معطوف به آنها کند و هرجا که لازم شد نظرش را مستند به همان مقاله ای که خوانده است بازگو کند. این دغدغه او نیست، بلکه پرسش تحمیل شده بر اوست.

اثرگذاری اساتید بر طرح پرسش
طرح و درخواست پرسش، بیانگر بلوغ فکری و فرهنگی است. هم بلوغ فکری پرسش گر و هم بلوغ فکری کسانی که به پرسش گوش فرا می دهند و زمینه را برای طرح پرسش فراهم می آورند.
بیش از همه، اساتید حوزه اند که می توانند طلاب جوان و پرتوان را با دغدغه و مسأله رو به رو کنند; آن هم مشروط به این که اساتید حوزه، خود را مسؤول و بانی پاسخ گویی و حلّ تمامی شبهه ها و پرسشهای دینی ندانند. به طلاب اجازه طرح پرسش دهند. طرح پرسش و ایجاد شبهه در همه جا بد نیست. بردن شبهه ها در بین مردم ناپسند است; ولی تا در بین طلاب طرح پرسش نشود و شبهه شکل نگیرد، تلاشی هم صورت نخواهد گرفت. اگر شبهه آکل و مأکول را در کلام کسی بیان نمی کرد، آیا این همه بحثهای کلامی درباره شبهه آکل و مأکول شکل می گرفت؟ اگر نظریه ولایت فقیه را به عنوان شکل خاص حکومت امام خمینی (رض) مطرح نمی کرد و دیگر صاحب نظران و فقیهان بنام، به زوایای آن نمی پرداختند و شماری به نقد و بررسی آن رو نمی آوردند، آیا ما هم اینک با انبوه منبع در این باره رو به رو بودیم؟
می توان حوزه علمیه را به تمام معنی، دچار تحول کرد و طلاب جوان را به عرصه های پژوهشی کشاند، به شرط آن که اجازه بدهیم تا طلاب جوان خود در پی دغدغه ها برآیند. اگر بخواهیم فضای حوزه، فضای علمی و پژوهشی شود، باید پرسشها، بخشی از دغدغه های خود افراد باشد، تا حاصل پژوهش، کارآمد و مفید باشد.
دقت شود که اگر بخواهیم در حوزه، طلاب اهل ورع و آراسته به اخلاق حسنه داشته باشیم، راهکار خاص خود را

می طلبد و روش تربیتی خاصی را باید در پیش گرفت و اگر بخواهیم طلاب فاضل و با سواد باشند، این نیز راهکار خاص خود را می طلبد. این دو به گونه ای نیست که قابل جمع نباشد، ولی به کار بستن روش درست است که نتیجه خوشایند می دهد.

راه باسواد شدن طلبه ها و تولید اندیشه، ضمن تقویت حوزه با اساتید پرتوان و قوی، ایجاد فضای پرس وجو در خود حوزه است. اندیشه در سرزمین بایر شکل نمی گیرد و شکوفا نمی شود. اساتید به جای پاسخ دادن به پرسشها، باید بتوانند طلبه را به حوزه مطالعه منابع مکتوب و کتابخانه سوق دهند. شماری از استادان، وقتی معنای لغتی پرسیده می شود سریع پاسخ می دهند. این به معنای با سوادی آن استاد و حضور ذهن او خواهد بود، ولی پیامد چنین پاسخی، سطحی بار آمدن طلبه است. همین پرسش گر را در باب یک لغت می توان به لغت نامه ارجاع اش داد. در ضمن، راهکار استفاده از لغت نامه را هم در این فرصت می توان به او آموخت. روشن است که هنگام مراجعه به آن معنای خاص، معنای چند واژه دیگر را نیز خواهد آموخت.

دقت شود که بسیاری از چیزهایی که استادان آنها را روشن می انگارند، بدیهی نیستند و می تواند همان، محور و مدار مطالعه و پژوهش قرار گیرد. عمده سخن این است که استاد این احساس را پیدا کند که به جای ماهی دادن به شاگرد و طلبه ماهی گیری را و چگونگی صید را به او آموزش دهد.

شماری از استادان به بهانه کمی فرصت و اعتراض دیگر شاگردان، مجال طرح پرسش را از شاگردان خود می گیرند. به نظر می رسد فایده به دست آمده از درسهایی که طلاب به راحتی بر استاد اشکال می کنند و استاد هم ماهرانه به تجزیه و تحلیل پرسش شاگرد می پردازد، به مراتب بیش تر است از درسهایی که یک جانبه از طرف استاد القا می شود.

به یقین اگر کسی صد صفحه اصول مظفر و یا کفایه را پیش استاد بخواند و بفهمد، دیگر صفحه ها و دیگر بخشهای کتاب را خود با مطالعه، به خوبی فهم خواهد کرد و نیازی نیست که تمامی کفایه و رسائل و مکاسب را پیش استاد برود و از استاد درس بگیرد. در گذشته هم تمامی کتاب را نمی خواندند. هم اینک نیز در درس خارج، از آغاز تا پایان فقه که درس داده نمی شود، بلکه استاد ماهر، دشوارترین بخش از عبادت یا عقود، یا ایقاعات و یا حدود و دیات را به عنوان محور می گیرد و مسائلی از آن را تجزیه و تحلیل می کند و در ضمن آن، متدولوژی یا روش شناسی استنباط را به صورت تجربی به شاگرد خود می آموزد.

چه کسی می پرسد:

نسبت به هر مقوله ای که مورد توجه قرار گیرد، انسانها بر چهار دسته اند:

1. عالم مطلق
2. جاهل مطلق
3. عالم نسبی; یعنی درباره آن مقوله چیزهایی می دانند و احتمال می دهد که چیزهایی هم باشد که نمی داند.
4. جاهل نسبی; یعنی درباره آن مقوله خاص اطلاعات بسیار ناچیز و اندک دارد; بلکه هیچ اطلاعی ندارد; ولی می داند که نسبت بدان اطلاع و آگاهی ندارند.

با توجه به دسته بندی که بیان گردید، برای دسته اول و دوم، هیچ گاه پرسشی ایجاد نخواهد شد. کسی که می گوید من مشهد را مثل کف دستم بلد هستم; یا کسی که می گوید من تمامی کوچه پس کوچه های شهر را می دانم، کسی که می گوید نسبت به همه حقایق، آگاهی و وقوف کامل دارم، دلیلی ندارد که به دنبال داده ها یا یافته های نو درباره شهر مشهد باشد و یا بخواهد چیزی از این و آن بپرسد; چون او بر این نظر است که همه

چیز را می داند و نمی داند که چیزهایی شاید باشد که نداند. و فکر هم نمی کند که آن چه می داند شاید غلط باشد. کسی که علم مطلق دارد:

1. چیزی نمی پرسد.

2. دلیلی هم ندارد که چیزی بپرسد.

3. اگر هم چیزی بپرسد از سه حال بیرون نیست:

الف. برای امتحان دیگران است.

ب. برای اعتراف گرفتن از آنان است

ج. برای اذیت و مسخره کردن آنان.

زیرا چیزی نیست که پاسخ دهنده بخواهد بگوید که وی ندانسته باشد. بیش تر پرسشهایی که خداوند در قرآن کریم بیان می کند؟ بیانگر یکی از وجوه بالاست:

(هل یستوی الاعمی و البصیر؟)26

(هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ.)27

(مَثَلُ الْفَرِیقَیْنِ کَالاَعْمَی وَالاَصَمِّ وَالْبَصِیرِ وَالسَّمِیعِ هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلا.)28

(هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَیْرُ اللّهِ یَرْزُقُکُم مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ.)29

(هَلْ مِن شُرَکَآئِکُم مَّن یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ.)30

(قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ.)31

(هَلْ یُهْلَکُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ.)32

و آیات بسیار دیگر که این پرسشها از طرف خداوند بیان شده است و در آیات بسیاری پرسشهایی مطرح شده که آن پرسشها از طرف غیر خداست.33

دسته دوم که جاهلان مطلق باشند هرگز چیزی نخواهند پرسید. چون وجهی ندارد که چیزی بپرسند. سرزمین ذهن آنان همچون سرزمین بایر و شوره زار است. هیچ چیزی در آن نمی روید. بنابراین پرسش از آنِ کسی نیست که می داند علم مطلق و پرسش نیز از آنِ کسی نیست که نمی داند جهل مطلق . پرسش از آنِ کسی است که می داند که نمی داند علم و جهل بسیط . پرسش، دیالیتیک، یا درگیری بین دانستن و ندانستن است. چیزهایی هست که می داند و چیزهایی هم هست که نمی داند. این تنها بستر و جولانگاه طرح پرسش است.

از چه کسی باید پرسید؟

این که از چه کسی باید پرسید، آیه شریفه به روشنی تمام برای ما بیان می کند. در حقیقت مخاطب و شنونده پرسش و یا همان پرسش شونده را برای ما به طور کامل توصیف می کند.

(وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ إِلاَّ رِجَالًا نُّوحِی إِلَیْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ.)34

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ إِلاَّ رِجَالًا نُّوحِی إِلَیْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ.)35

پرسش بایسته است از کسانی باشد که اهل ذکرند. یعنی می دانند.

عرصه و پهنه پرسش

با توجه به آیات قرآن که به روشنی می فرمایند پرسشهای خود را با اهل ذکر در میان بگذارید و از آنها بپرسید، تا اندازه ای فضا و نوع پرسش، روشن می شود:

(و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدی شان وحی می کردیم گسیل نداشتیم. پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید.)36

دقت شود که موضوع پرسش در آیه، پیامبر و نزول وحی از طرف خداوند است. یعنی خداوند از افراد می خواهد که در این باره اگر تردیدی دارند به بررسی بپردازند تا تردیدها و گمانه ها برطرف شود. در آیات دیگر پرسش از توحید، آفرینش زمین و آسمان، قیامت، کوه ها، خوردنیها، وظایف انسان، ارزشها، باورها و... است. نوع این پرسشها گواه بر این است که بدون تردید در حوزه دین هر پرسشی را می توان مطرح کرد. و فضای عمومی قرآن خود به گونه ای است که سؤال خیز است.

این که می فرماید در آیات قرآن تدبر کنید به معنای آن است که بیندیشید و طرح پرسش کنید و در پی پاسخ آن برآیید.

بدون هیچ تردیدی، بیش تر پرسشهای قرآن، ناظر است به پرسشهای دینی و خصوصاً حوزه باورها و اعتقادات. با توجه به رویکرد قرآن به این نوع از پرسشها، به روشنی می توان بیان داشت که فضای طرح این پرسشها باید آزاد و به دور از فضای عمومی رعب و وحشت باشد. پرسش گر بدون هیچ واهمه و ترس از آینده باید بتواند پرسش خود را بپرسد.

اگر بپذیریم که بدیهیات بسیار محدود و اندک است، پس نسبت به غیر بدیهیات طرح پرسش آزاد و پاسخ بدان نیز باید آزاد باشد. البته در صورتی که به دنبال تولید اندیشه باشیم; بویژه اندیشه دینی.

استاد مطهری در بحث منطق می گوید:

(چون مسائل منطق تماماً حل و فصل شده است دیگر رشدی در منطق دیده نمی شود. زیرا پرسشی نیست تا بدان پاسخ بگویند و یا بدان بپردازند.)

بنابر این هر حوزه ای که در آن طراحی پرسش نشود و با مسأله رو به رو نشود، مرگ حتمی آن فرا رسیده است. اگر بخواهیم فضای دینی همیشه پویا و زنده بماند بایسته است فضای طرح پرسش و ایجاد مسأله را فراهم آوریم.

به نظر می رسد پس از پیروزی انقلاب، اگر جست و خیزی در حوزه دین دیده می شود، به دلیل طرح پرسشهایی است که در این باره صورت گرفته است. مهم نیست که این پرسشها ترجمه باشد یا برگرفته از فرهنگ دیگران و یا تولیدات اندیشمندان مسلمان; مهم این است که با مسأله و پرسش رو به رو شویم و بدان بپردازیم و جوانب امر را بررسی کنیم.

بی گمان اگر مارکسیستها و چهره های شاخصی مانند احسان طبری، خواجه نوری و... نبودند ما هرگز با کتابهای ارزش مندی همچون: اصول فلسفه و روش رئالیسم، نگارش علامه طباطبایی و پاورقی و شرح استاد شهید مطهری را اکنون نداشتیم. یا ما هم اینک آثاری با عنوان: مقدمه ای بر جهان بینی، نوشته استاد مطهری نداشتیم. اگر نگوییم تمام، بی گمان بیش تر آثار استاد مطهری، حاشیه و یا نقد بر اندیشه های مارکسیسم و مارکسیستها است. باید قدردان فضاهای ایجاد شده از سوی پرسش گران باشیم. ارزش یک پرسش چه بسا بسیار ارزش مندتر از پاسخ بدان باشد. زیرا این پرسش پاسخهای بسیاری را در پی خواهد داشت.

پرسشی را یکی از کشیشان پروتستان در شماره دسامبر 1783 میلادی ماهنامه برلین Berlinische Monatsschrift در مخالفت با نکاح عرفی و دفاع از ازدواج کلیسایی مطرح کرد. یعنی ازدواج به شیوه خاصی که باید در کلیسا تحقق بیابد تا صحت شرعی بیابد. وی در پانوشت مقاله خود این پرسش چالش گرانه را پیش

کشید که: (براستی روشن نگری چیست؟37 هنوز نیز این پرسش پاسخ جدی می طلبد گرچه کانت، پیش تر بدان پاسخ گفته است. ده ها مقاله فقط در پاسخ به این پرسش وجود دارد.

باید باور کرد که در طرح پرسش خیر و برکت بسیار است که در پیشگیری از آن چه بسا فایده بسیار اندک باشد، اگر فایده ای در پی داشته باشد. امام رضا (ع) برای طرح پرسش فایده های بسیاری بر می شمارد:

(عن داوود بن سلیمان عن علی بن موسی الرضا (ع) عن ابیه عن موسی، عن ابیه جعفر عن ابیه محمد، عن ابیه علی، عن ابیه الحسین، عن ابیه علی بن ابی طالب (ع) قال رسول اللّه (ص): العلم خزائن و مفتاحه السؤال فأسئلوا رحمکم اللّه فانه یوجر اربعة: السائل و المجیب و المستمع و المحب لهم.)38

علم انباشته شده است و کلید آن پرسش است. پس بپرسید خداوند شما را رحمت کند که به راستی چهار گروه سود می برند: پرسشگر، پاسخ دهنده، شنونده، دوستدار ایشان. یعنی حداقل با طرح یک پرسش، چهار دسته و گروه سود می برند.

نکته اساسی در سخن امام این است که امر می فرماید: فاسئلوا. و بر پرسش گر رحمت می فرستد و برای او دعا می کند که خداوند وی را مورد رحمت خود قرار دهد.

به نظر می رسد خود طرح پرسش، بخشی از همان رحمت الهی باشد. بنابراین با توجه به تأکید قرآن و ائمه (ع) در باب پرسش و طرح مسأله و ایجاد مشکل، وجهی برای سخن گفتن از آزادی بیان و عدم آزادی بیان و چگونگی آن خواهد ماند؟

پی نوشت ها :

* مدیر گروه فلسفه جهاد دانشگاهی، مشهد.

1. تکاثر، آیه1 و .2

2. هنگامی که پیامبر35 ساله بود، قریش جمع شدند تا بنای کعبه را بالابرند و سقفی برای آن بسازند. در داخل کعبه چاهی بود که در آن هدایا و گنجینه های کعبه را حفظ می کردند. مردی به نام دویک، چیزهایی را از گنجینه دزدیده بود و یا دیگران دزدیده و نزد او گذاشته بودند. قریش به جرم سرقت دست او را بریدند. کشتی که امواج به ساحل جده کشانده بود، چوب آن را به مکه انتقال داده و توسط مردی قبطی که نجار بود چوبها را هموار کردند و در کعبه به کار گرفتند. وقتی کار ساختن به مقام رسید، اختلاف پیدا کردند. کار دشوار شد و برای جنگ آماده شدند. این درگیری چهار روز به درازا کشید، تا صلح کردند بر سر این که اولین کسی که از در وارد شود، همو به داوری بپردازد. محمد بن عبداللّه از راه رسید. و او فرمود: تا پارچه ای بیاورند و رکن را خود در میان آن قرار داد و هر دسته را به دست یک گروه داد تا سنگ را بلند کنند. و سپس خود با دست خویش سنگ را در جایش قرار داد. و همگان بدین کار رضایت دادند.

آفرینش تاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، محمد رضا شفیعی کدکنی،

ج 3 و 4/648، تهران1374; سیره ابن هشام، ج1/204،

چاپ قم، 1363، حدیث بنیان الکعبه.

3. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج1/329، پیمان عقبه.

4. سوره نصر.

5 اگر به پرسشهایی که یاران پیامبر طرح می کنند دقت شود، از نوع و محتوای پرسشها روشن می گردد که یاران او در چه حدی از بینش و دانش اند و پیامبر همین افراد را برای تبلیغ دین اعزام می کند. افراد صادقی بودند و گاه خطا هم می کردند و خطای آنان از سر غرض و بیماری نبود.

6. حدید، آیه25

7. اصول کافی، ثقه الاسلام الکلینی، ج.1/16

8. داستان یوسف (در خواب دیدن یازده ستاره که او را می پرستد. به چاه انداختن برادران، یوسف را، زندانی شدن یوسف، عاشق شدن زن عزیز مصر به یوسف، داستان یوسف و برادرش بنیامین، آمدن یعقوب به دیدار یوسف. داستان ابراهیم و پرستش ستارگان و ماه و خورشید و انکار همه آنها و ایمان به خدای یگانه و شکستن بتها و انداختن تبر بر گردن بت بزرگ. داستان خواب دیدن ابراهیم و ذبح اسماعیل و آمدن گوسفند و ادامه ماجرا. داستان دو برادر که با درختان خشک و میوه های فاسد باغهای خود رو به رو شدند. داستان سلیمان و بلقیس و آوردن ملکه با تخت اش، آن هم با یک چشم بر هم زدن. داستان مورچه ها و سخن گفتن آنها. داستان هدهد و گزارش کامل او. داستان چهار پرنده و کوبیده شدن و احیای مجدد. زاییدن پیره زن بر خلاف عرف و روند مرسوم. داستان مریم و بچه دار شدن زن بدون شوهر. سخن گفتن عیسی در گهواره. داستان کودکی موسی و انداختن او در نیل. داستان گاو بنی اسرائیل. تمامی معجزات موسی. عصای مار شده، به دو نیم شدن رود نیل، داستان یونس و فرو رفتن او در شکم ماهی. ناقه صالح. و...

9. انبیاء، آیه96 .97

10. کهف، آیه84 .99

11. اعراف آیه 74 80 ; هود، آیه 61 68; شعراء، آیه 142 160; قمر، آیه 31 34; نمل، آیه 54 56 و...

12. زخرف، آیه 26 29; انعام، آیه 75 88; انبیا آیه 52 74; صافات، آیه 84 100 و...

13. صافات، آیه140 .149

14. یوسف، آیه 4 105

15 قصص، آیه 4 44; طه، آیه 9 102; شعرا، آیه 11 169; اعراف، آیه 100 .157

16. هود، آیه 26 .50

17. نمل، آیه 16 45

18. مریم، آیه 3 .16

19. آل عمران، آیه 34 .48

20. بقره، آیه30 .38

21. مائده، آیه 27 .32

22. ر ک: تاریخ طبری، یعقوبی و ابن اثیر، بعد از کشته شدن عثمان.

23. سؤال به معنای درخواست کردن است. چیزی است که نمی دانید و می پرسید، تا بدانید. کم می دانید، می خواهید بیش تر بدانید. چیزی که می دانید و می خواهید طرف مقابل را بیازمایید. چیزی که می دانید و طرف مقابل را می خواهید مسخره کنید. سؤال همان چیزی است که بیش تر به آگاهی می انجامد. مسأله از سؤال

عربی گرفته شده و به معنای درخواست است. خواسته شده. چیزی که مورد درخواست قرار گرفته است. در خواست به جهت نداری یا درخواست به جهت ندانی. مسأله به معنای جست وجو برای برآوردن نیاز است. در مسأله نکته مهم و محوری، نیاز درونی است که باید برآورده شود. بدین جهت در مسأله دغدغه نهفته است. مسأله می تواند پرسشِ محوری باشد که پیرامون آن پرسشهای دیگری مطرح است که اگر به آن پاسخ داده شود، خود به خود، به پرسشهای پیرامون نیز پاسخ داده شده است.

24. مشکل پدیده ای است غیرعادی، که در روند کار سیستم و سامانه وجود دارد و چون اخلال و بی نظمی ایجاد می کند سبب افت یا کاهش کمی و کیفی جریان کارها و بازده سیستم می گردد. مشکل عبارت است از: شکاف بین وضعیت موجود و آن چه باید باشد. مشکل پدیده ای است غیرعادی که در روند کار سیستم وجود دارد و چون اخلال و بی نظمی پدید می آورد، سبب افت یا کاهش کمی و کیفی جریان کارها و بازده سیستم می گردد.

25 علم واژه عربی است. علم به معنای آگاهی و دانایی است. بین آگاهی و دانایی تفاوت است. آگاهی همان تصور و تصدیق است و دانایی مجموعه ای از تصدیقهای مرتبط با هم.

26. سوره رعد، آیه.16

27. سوره رعد، آیه.16

28. سوره هود، آیه.24

29. سوره فاطر، آیه.3

30. سوره یونس، آیه.34

31. سوره زمر، آیه.9

32. سوره انعام، آیه.47

33. رک: مقاله: تأثیر پرسش در تولید دانش با رویکرد به سخن امام رضا (ع) یا شرحی بر سخن امام رضا (ع)، از این نویسنده، همایش جاده ولایت، آذرماه1387، مشهد.

34. سوره انبیاء، آیه.7

35 سوره نحل، آیه.43

36. سوره نحل، آیه43 ; سوره انبیا، آیه.7

37. رک: مقاله تأثیر پرسش در تولید دانش با رویکرد به سخن امام رضا (ع)، از این نویسنده.

38. مسند الرضا، داوود بن سلیمان الغازی/89 ; المجازات النبویه، سید مرتضی/ 209; تحف العقول.